



ناکامی امپریالیسم آمریکا در "مبارزه" با بنیادگرایی اسلامی و استقرار "امنیت" و "ثبات" در عراق و افغانستان

بیش از سه سال از سقوط صدام و اشغال عراق و نزدیک به شش سال از سقوط طالبان در افغانستان گذشته است. یورش نظامی و کشتار مردم بی دفاع این کشورها به بهانه "تابودی تروریسم" و مبارزه با "بنیادگرایی اسلامی" آغاز شد. امپریالیسم آمریکا (و متحدان آن) آمده بود تا با کنار زدن رژیم های استبدادی و فوق ارتجاعی این کشورها - که خود در گذشته نه چندان دور از حامیان اصلی وسفت وسخت آن بود - و جایگزینی رژیم های سیاسی ارتجاعی دست نشانده ی دیگری، ضمن چنگ اندازی بر منابع نفتی و کسب بازارهای جدید، اهداف توسعه طلبانه و استراتژیکی خود را دنبال کند. امپریالیسم آمریکا البته از این مسئله نیز غافل نبود که در زمینه مسائل کشورداری و مسائل روبنائی و فرهنگی جامعه نیز باید نسبت به آن چه که در گذشته وجود داشت و مورد نفرت عمیق توده های مردم این کشورها بود، تغییراتی ایجاد کند و از همین جاست که بازی های پارلمانی و "دمکراسی" و لوبه زور سرنیزه باید در این کشورها رواج و تحکیم می یافت تا در سایه ی همه ی این ها و "امنیت" و "ثبات" حاصله، ضمن سازماندهی یک غارت و چپاول بی دغدغه، اهداف دراز مدت خود را در مقیاس کل منطقه دنبال کند. رژیم های طالبان و صدام حسین سقوط کردند. امپریالیسم آمریکا حکومت را به نوکران خود کرزای در افغانستان و جلال طالبانی در عراق سپرد. جریان سقوط این رژیم های فوق ارتجاعی و سرکوبگر که با خون ریزی و جنایات دهشتناک و کشتار غیر قابل تصور مردم بی

در صفحه ۲

اسرائیل خود را برای دور دیگری از حملات آماده می کند

تنها یک هفته پس از تصویب قطعنامه ۱۷۰۱ شورای امنیت و اعلام آتش بس در جنگ میان اسرائیل و لبنان، و در حالی که هنوز مردم لبنان در جستجوی اجساد باقی مانده زیر آوارهای ناشی از جنگ سی و سه روزه بودند، ارتش اسرائیل با سازماندهی یک عملیات کماندویی در عمق این کشور، آتش بس را آشکارا زیر پا گذارد و برای چندمین بار نشان داد که به هیچگونه قراردادی پای بند نیست، و مصمم است به بهای کشتار مردم بی دفاع و ویران سازی شهرها و روستاها، جنگی را که به بهانه دستگیری دو سرباز اسرائیلی توسط حزب الله لبنان آغاز کرده بود، تا رسیدن به هدف نهائی ادامه دهد.

در صفحه ۳

نگاهی به مبارزات توده ای در مردادماه مقابله کارگران با تهاجم سرمایه

با وجود تعطیلی بسیاری از کارخانجات در ماه مرداد و به دلیل تعطیلات تابستانی، ماه مرداد شاهد اعتصابات و حرکت های اعتراضی پُر شمار کارگران بود. در این میان اخبار سندیکای کارگران شرکت واحد و اعتصاب کارگران ایران خودرو دیزل از اهمیت ویژه ای برخوردار بود که جا دارد به این دو موضوع نگاه ویژه ای داشته باشیم. به ویژه اعتصاب کارگران ایران خودرو دیزل که خواسته ها و علت اعتصاب آنها با بسیاری از حرکت های اعتراضی کارگران در این ماه مشترک بود و در ماه های آینده باید در انتظار حرکت های گسترده تری از این نوع باشیم.

در صفحه ۷

جمهوری اسلامی و سیاست تکراری نمایش اعترافات تلویزیونی آن

به این دستگیری و اکتش نشان داد. او علاوه بر پیگیری موضوع وعده داد "اگر رامین جهانگلکو تنها در ارتباط با مسائل فرهنگی و عقیدتی دستگیر شده باشد برای آزادی او نیز تلاش خواهد کرد".

دوماه بعد از دستگیری و بی خبری از وضعیت رامین جهانگلکو، محسن اژه ای وزیر اطلاعات در مصاحبه ی مطبوعاتی یازده تیرماه با طرح "انقلاب مخملی" در

در صفحه ۹

در اردیبهشت ماه گذشته رامین جهانگلکو پژوهشگر و استاد دانشگاه تورنتوی کانادا هنگام بازگشت به ایران در فرودگاه مهرآباد تهران دستگیر و به زندان اوین منتقل شد. یک هفته پس از دستگیری او و در پی واکنش ها و اعتراض های مختلف چه از طرف نیروهای دوم خردادی و چه اپوزیسیون خارج از کشور نسبت به دستگیری او، صفار هرندی وزیر ارشاد جمهوری اسلامی و سرمقاله نویس پیشین روزنامه کیهان نسبت

در این شماره

- ۶ پایبندی جمهوری اسلامی به اصول ارتجاعی خود
از کتابسوزان تا جمع آوری بشقاب های تلویزیون ماهواره ای
- ۴ ادامه کشتار در سریلانکا
- ۵ خلاصه ای از اطلاعاتی ها و بیانیه های سازمان

پاسخ به سئوالات

ناکامی امپریالیسم آمریکا در "مبارزه" با بنیادگرایی اسلامی و استقرار "امنیت" و "ثبات" در عراق و افغانستان

دفاع این کشورها همراه بود، اما نه تنها تروریسم و بنیادگرایی را از میان نبرد و یا حتا تضعیف هم نکرد، بلکه به رشد و تقویت بیش از پیش اسلام گرایان و گروه های بنیادگرای اسلامی منجر شد و گسترش بی سابقه اقدامات کور تروریستی را نیز در پی داشت.

شش سال پس از سقوط طالبان و استقرار نیروهای امپریالیستی در افغانستان، عملیات نظامی امپریالیست ها برای تامین "ثبات و امنیت" همچنان ادامه دارد. فرماندهی عملیات نظامی ائتلاف امپریالیستی که بر عهده آمریکا قرار داشت، روز ۳۱ ژوئیه بر عهده ناتو قرار گرفت تا به قول ژنرال "دیوید ریچاردز" فرمانده نیروهای ناتو در افغانستان، ناتو با استقرار نیروی بیشتر در منطقه، کاری را که نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا نتوانست انجام دهد، به مرحله اجرا در آورد. نام برده در مورد درگیری های ولایت "هلمند" در جنوب افغانستان وعده داد که نیروهای مستقر در این منطقه به زودی به دو برابر افزایش یابد. وی همچنین وعده داد که نیروهای ۱۸۵۰۰ نفره کنونی ناتو در افغانستان را تا اوائل پاییز به بیش از ۳۰۰۰۰ نفر برساند. "باب هوپ شیفر" دبیر کل ناتو از کشورهای عضو خواسته است نیروهای بیشتری به منطقه اعزام کنند و "حکمت چتین" نماینده ناتو در افغانستان می گوید وضعیت افغانستان نسبت به سال های گذشته دشوار تر شده است و جنگ جویان طالبان نیز با شیوه های جدیدتری وارد نبرد شده اند!

شش سال پس از سقوط طالبان، هنوز که هنوز است ناتو سرگرم اعزام نیروهای بیشتر به این کشور فقر زده است و جنگ و درگیری و کشتار مردم بی دفاع این کشور همچنان ادامه دارد. تنها درحالات هوایی و زمینی چند روز پیش نیروهای آمریکایی به قندهار که طی آن دهها خانه ویران و با خاک یکسان شد، صدها نفر از مردم بی دفاع کشته و زخمی شدند. هزاران نفر از مردم این شهر و روستاهای اطراف آن آواره و سرگردان شده اند. در شهرهای جنوبی و جنوب شرقی افغانستان، درگیری و کشتار و کشتار به امری همه روزه تبدیل شده است. عملیات کمین گذاری، درگیری های مسلحانه، عملیات انتحاری و بمب گذاری ها به ویژه در چند ماه اخیر به طور چشم گیری

افزایش یافته است. به طور واقعی هیچگونه ثبات و امنیتی در کار نیست. نیروهای ناتو به ویژه سربازان آمریکایی و انگلیسی دانما مورد یورش نیروهای طالبان و نیروهای مقاومت مردمی قرار گرفته و کشته و زخمی می شوند. درگیری ها و عملیات مسلحانه از مناطق جنوب و شرق افغانستان و مراکز کوهستانی فراتر رفته است و مناطق غرب و شمال افغانستان را نیز دربر گرفته و حتا به کابل، قلب افغانستان نیز تسری یافته است.

سیر رویدادها در عراق از این هم عریان تر، ناکامی امپریالیسم آمریکا در نابودی بنیادگرایان اسلامی و ایجاد ثبات و امنیت مورد نظر آن را ترسیم می کند. سه سال و نیم بعد از سقوط صدام و اشغال عراق، اوضاع بسی متشنج تر، نا امن تر و بی ثبات تر از زمانی است که ارتش آمریکا بغداد را به تصرف در آورد و بوش نماینده انحصارات مالی- نظامی آمریکا پایان جنگ را اعلام نمود. تمامی تلاش های امپریالیسم آمریکا و متحدین آن برای ایجاد یک "امنیت" و "ثبات" نسبی که در پرتو آن بتواند منابع نفت و انرژی عراق را بی سر و صدا غارت کند و سیاست های توسعه طلبانه خود را با خاطری آسوده به پیش برد، با شکست روبرو شده است. نه شورای حکومتی، نه استقرار دولت موقت، نه انتخابات سرنیزه ای و ریاست جمهوری جلال طالبانی و نه تشکیل "دولت متحد ملی" که قولش را داده اند اما از هر زمانی غیرممکن تر به نظر می رسد، هیچکدام از ابعاد درگیری های داخلی و مقاومت فزاینده ی مردمی که در برابر اشغال گران دست به مقاومت و اعتراض زده اند، نکاسته است. در تمام طول سال های اشغال عراق، یورش های مکرر هوایی و زمینی، بمباران و تخریب اماکن مسکونی و شهرها و کشتار چند باره ی مردم بی دفاع عراق، برپائی دهها "فلوجه" و "ابوقریب" و جنایات بی شمار دیگری که دهها هزار کشته و زخمی و آواره برجای نهاده، ادامه داشته است. به رغم این اما فتح عراق نه تنها حتا در محدوده ی افغانستان میسر نشده است، بلکه عراق هم اکنون به باتلاق مرگباری برای آمریکا که تا زیر چانه در آن فرو رفته، تبدیل شده است. تمامی کوشش ها و ترفندهای امپریالیسم آمریکا و متحدین آن برای کنترل اوضاع در عراق و جلوگیری از گسترش درگیری ها و نا

آرامی ها، به طور قطع با شکست و ناکامی روبرو شده است. شکست سیاسی آمریکا که از درون هیئت حاکمه آن نیز به جنبه های نظامی و اقتصادی تعمیم داده می شود، تأثیرات معنی بر افزایش دامنه نارضایتی مردم آمریکا از یک سو و تشدید اختلافات و چالش های درونی هیئت حاکمه آمریکا نیز برجای گذاشته است.

در حالی که سال گذشته چنین وعده داده می شد که آمریکا تا مارس ۲۰۰۶، حداقل ۲۰۰۰۰ تن از نیروهای خود را کاهش خواهد داد، اما مرتباً نیروهای تازه نفسی به عراق اعزام نموده است. ژنرال "پیتر پیس" رئیس ستاد مشترک آمریکا در جلسه پرسش و پاسخ با سربازان آمریکایی در عراق می گوید، "قرار بود دوگردان (۷۰۰۰ نفر) از نیروهای آمریکایی کاسته شود اما با توجه به شرایط حاضر به جای کاهش باید دوگردان به آن افزوده شود."

اما اعزام نیروهای جدید و تشدید کشتار و سرکوب و توحش همان طور که تاکنون نیز به تجربه اثبات شده است به برقراری "ثبات و امنیت" منجر نخواهد شد. اقدامات وحشیانه و ضد انسانی نیروهای اشغالگر و در راس آن آمریکا از یک سو مقاومت مردمی را بیش از پیش برانگیخته و تقویت نموده است و از سوی دیگر با وضوح شگرفی به تقویت اسلام گرایان و بنیادگرایان اسلامی و رشد و تقویت گروه های ناسیونالیست مذهبی اعم از سنی یا شیعه که به طور آگاهانه به اختلافات قومی و مذهبی در میان آنها دامن می زنند، منجر شده است. درگیری های مسلحانه، پرتاب موشک و راکت، انفجار بمب، اقدامات انتحاری، رخدادهای کور تروریستی در اماکن و مراسم مذهبی که روزانه دهها کشته و زخمی برجای می گذارد، اکثر شهرهای بزرگ عراق از جمله بغداد، بصره، کربلا، سامره، موصل، نجف و غیره را در بر گرفته است. طبق آمار سازمان ملل تنها در ظرف دوماه (مه و ژوئن) نزدیک به ۶۰۰۰ عراقی در این درگیری ها کشته شده اند. حکومت نظامی در شهرها، خانه گردی های منطقه ای، تشدید فشار و سرکوب، هیچیک کارساز نبوده است. چند روز پیش نیروهای آمریکایی و نیروهای امنیتی عراقی به ساختمان وزارت بهداشت عراق حمله کردند و ضمن تخریب آن، هفت تن از محافظان وزیر بهداشت را دستگیر کردند. اختلافات درونی جناح ها و گروه بندی های حکومتی روز به روز تشدید شده است. محمد المشهدانی رئیس پارلمان ارتجاعی عراق که یک ناسیونالیست عرب سنی مذهب وابسته

اسرائیل خود را برای دور دیگری از حملات آماده می کند

دولت اسرائیل در توضیح شکستن آتش بس می گوید که با این اقدام قصد دارد مانع رسیدن اسلحه و تجهیزات به حزب الله لبنان شود. این دهن کجی آشکار به دولت های امپریالیستی مدافع اسرائیل و شورای امنیت آن هاست که مدعی اند با استقرار نیروهای چندملیتی در جنوب لبنان، قصد دارند آرامش را به منطقه بازگردانند، و می کوشند اهداف غارتگرانه و ارتجاعی خویش و حمایت بی دریغ شان از دولت نژادپرست و ارتجاعی اسرائیل را در پشت قطعنامه ها پنهان کنند.

از آغاز حمله اسرائیل به لبنان، در حالیکه مردم بی دفاع این کشور از زمین و هوا هدف گلوله باران و بمباران قرارداشتند، هفته ها طول کشید تا شورای امنیت امپریالیست ها قطعنامه ای مبنی بر ضرورت اعلام آتش بس به تصویب برسانند. این قطعنامه آشکارا به نفع اسرائیل تنظیم شده و از جمله زمان خروج نیروهای اسرائیل از لبنان را باز گذاشته بود، از این رو مورد قبول اسرائیل هم قرار داشت. آتش بس قرار بود به درگیری های نظامی و کشتار غیر نظامیان پایان دهد، شرایط لازم برای کمک به قربانیان جنگ، بازگشت بیش از نیم میلیون لبنانی که این کشور را ترک کرده و در کشورهای همسایه آواره شده اند را فراهم سازد و استقرار نیروهای چندملیتی در جنوب لبنان را در پی داشته باشد. اما دولت اشغال گر و جنایت کار اسرائیل به استقرار نیروهای چند ملیتی که ادعا می شود پاسدار صلح در مرز لبنان و اسرائیل خواهند بود، نیازی ندارد. اسرائیل با حمایت کامل امپریالیسم آمریکا به محاصره دریائی و هوائی لبنان ادامه می دهد و مانع کمک رسانی بین المللی به قربانیان جنگ شده است و با شکستن آتش بس و حملات نظامی به لبنان، می خواهد به بهای کشتار مردم، حزب الله لبنان را خلع سلاح کند.

حمله اسرائیل به لبنان در چهارچوب سیاست آمریکا در خاورمیانه برای محدود کردن نفوذ جریانات اسلام گرا از جمله حزب الله لبنان که دست پرورده جمهوری اسلامی هستند، آغاز شد. دولت آمریکا می خواست از این طریق به جمهوری اسلامی ضرب شصت نشان دهد و پایگاه این رژیم در لبنان بغل گوش اسرائیل را نابود کند. اما نتیجه جنگ چیز دیگری شد. دولت اسرائیل که گمان می کرد در مدت یک هفته خواهد

توانست حزب الله را در جنوب لبنان از میان بردارد، با تمام امکانات پیشرفته تسلیحاتی و نظامی و حمایت های بی دریغ امپریالیستی عملا در مقابله با حزب الله شکست خورد و گرچه کیلومترها در درون خاک لبنان پیش روی کرد اما ناگزیر شد قطعنامه ۱۷۰۱ را بپذیرد. شکست اسرائیل در جنگ، موقعیت درونی هیات حاکمه این کشور را متزلزل ساخت. تشدید اختلافات در درون هیات حاکمه، همراه با اعتراضات مردم اسرائیل به نحوه عمل دولت و ارتش این کشور، بحث برکناری برخی از مقامات این کشور را به بحث روز تبدیل کرد.

در جبهه مقابل، رودروئی حزب الله با وحشی گری ارتش اسرائیل، بر خلاف انتظار آمریکا و اسرائیل، موقعیت حزب الله در لبنان را تقویت نمود. شیخ نصرالله رهبر حزب الله لبنان، در سخنانی پس از اعلام آتش بس، از موضع رهبری که از جنگ پیروز بیرون آمده است، از یک سو به رهبران لبنان هشدار داد که فکر خلع سلاح حزب الله را از سر بیرون کنند چرا که خلع سلاح حزب الله عملا به معنای بی دفاع گذاشتن مردم لبنان در مقابل اسرائیل و آمریکا است، و از سوی دیگر، به مردم جنوب لبنان اطمینان داد که حزب الله در اولین فرصت ویرانی های ناشی از جنگ را بازسازی می کند. وی به مردم آسیب دیده از جنگ وعده داد مادام که شرایط عادی نشده است، حزب الله با مقرری ماهانه، زندگی خانواده ها را تامین می کند. بنابراین در شرایطی که کمر دولت لبنان زیر بار ۴۰ میلیارد دلار وام خارجی خم شده است، و محاصره هوائی و دریائی لبنان توسط اسرائیل، امکان کمک رسانی خارجی به لبنان محدود است، و در شرایطی که شورای امنیت سازمان ملل و دولت های حامی آن، هنوز برای کمک به مردم لبنان و اعزام نیروی چند ملیتی چانه می زنند، حزب الله با نفوذی که به اتکا مخالفت با اسرائیل در میان مردم یافته است، و با اتکا به امکانات مالی و تدارکاتی خود از سوئی موقعیت خود را از نظر سیاسی تقویت می کند و از سوی دیگر در نقش حامی مردم ظاهر شده و مردم محروم و بی دفاع لبنان را به خود وابسته می کند. تداوم حملات اسرائیل به لبنان تنها نتیجه ای که می تواند داشته باشد، تحکیم موقعیت حزب الله و رشد جریانات ارتجاعی مشابه در منطقه خاورمیانه خواهد بود. حزب الله و سایر جریانات ارتجاعی اسلامی

مشابه که امروز امپریالیسم آمریکا و دولت دست نشانده اش اسرائیل با داعیه مقابله با آنان به آتش جنگ، کشتار و ویرانی در خاورمیانه دامن می زنند، محصول عملکرد آمریکا، اسرائیل و دول متحد آن ها در منطقه هستند. حزب الله لبنان، بر شانه توده های محرومی سوار شده است که گویا هیچ سرنوشتی جز جنگ و وحشت از جنگ برایشان رقم زده نشده است. زورگویی و تجاوزگری اسرائیل با حمایت آشکار آمریکا، توده مردم را به واکنش و امی دارد و در غیاب یک جریان انقلابی، جریانات ارتجاعی مانند حزب الله خشم فروخورده مردم را در راستای اهداف سیاسی خویش کانالیزه می کنند.

تنها در لبنان نیست که عملکرد آمریکا به رشد جریانات ارتجاعی اسلامی انجامیده است. عراق، نمونه تازه تری از این واقعیت را نشان می دهد. اشغال عراق توسط آمریکا، و تحمیل جنگ و کشتار به مردم این کشور، ارتجاعی ترین گرایشات اسلامی را در این کشور به میدان دار صحنه تبدیل کرده است. افغانستان یک نمونه دیگر است. طالبان دست پرورده آمریکا، که زمانی توسط آمریکا شکل داده و به سلاح و تجهیزات مجهز شد تا با نیروهای شوروی سابق در افغانستان مقابله کند، امروز چنان نفوذی در افغانستان یافته که ناتو علیرغم اعزام هزاران نیروی نظامی و صرف میلیاردها دلار از مقابله با آن عاجز است.

آتش بس اعلام شده در جنگ میان اسرائیل و لبنان پیش از آن که جوهر قطعنامه اش خشک شود، توسط اسرائیل نقض شد. دولت اسرائیل زخمی از شکستی که در جنگ سی و سه روزه متحمل شده است، اعلام کرده است که خود را برای دور دیگری از حملات آماده می کند و مصمم تر از پیش، در صدد خلع سلاح حزب الله لبنان است. بحرانی که در نتیجه آغاز جنگ سی و سه روزه اسرائیل ایجاد شده، با نقض آتش بس توسط اسرائیل شکل پیچیده تری به خود می گیرد. مضافا این که این بحران، جزئی از یک بحران بزرگ تر است که لشکر کشتی آمریکا به خاورمیانه ایجاد کرده است. اگر فاکتور امکان درگیری نظامی با جمهوری اسلامی را هم به آن اضافه کنیم، تنها چشم اندازی که بر این بحران می توان متصور شد، گسترش آن در حیطه ای است که آمریکا و حامیان آن از یک سو و جمهوری اسلامی و جریانات مرتجع وابسته به آن از سوی دیگر، به بهای کشتار توده های مردم در ابعاد وحشتناک و ویران کردن شهرها و روستاها، توان یکدیگر را بفرسایند. این جنگ، طرف پیروزی نخواهد داشت.

ادامه کشتار در سریلانکا

سریلانکا آغاز شد. با اوج گیری این جنگ، تلاش هائی با میانجیگری هند برای خاتمه دادن به آن انجام شد، اما هیچکدام به ثمر نرسید.

در آغاز سالهای ۹۰ قرن گذشته، فروپاشی کشورهای بلوک شرق بحث هائی را پیرامون اهداف و برنامه ببرهای تامیل در میان فعالین این جریان به همراه داشت. این بحث ها سرانجام به تغییرات سیاسی محسوسی انجامید. به این ترتیب خواست "حق تعیین سرنوشت تا سر حد جدائی" جای خود را به خواست "خودگردانی محلی در چارچوب سریلانکائی واحد" داد. بر این بستر تلاش های جدیدی برای دستیابی به صلح آغاز شد. و سرانجام مدت کوتاهی پس از واقعه سپتامبر ۲۰۰۱، ببرهای تامیل با میانجیگری نورژ آمادگی خود را برای صلح با دولت سریلانکا اعلام نمود. در سال ۲۰۰۲ و پس از چندین دور مذاکره، قرار داد آتش بس میان طرفین امضاء شد.

این اما پایان جنگ و خونریزی در این کشور نبود. همزمان با آغاز مذاکرات آتش بس، مخالفت های جناحی از بورژوازی سریلانکا، که خواهان سرکوب و در هم شکستن کامل ببرهای تامیل هستند، شدت گرفت. این مخالفت ها خود را با کارشکنی های این جناح در روند مذاکرات نشان داد. جناح دیگر بورژوازی، که بخشا از سوی دولت های اروپائی حمایت می شد، رسیدن به توافق با ببرهای تامیل را منوط به تغییراتی در قانون اساسی این کشور می کرد. همین امر فرصت مناسبی را برای جناح رقیب، که از سوی دولت آمریکا حمایت می شد، بوجود آورد تا با تاکید بر مبارزه علیه تروریسم و دامن زدن به احساسات شوونیستی توده ها، در انتخابات نوامبر سال گذشته قدرت دولتی را قبضه کند. از فردای پیروزی "ائتلاف متحد"، سرکوب و در هم شکستن مقاومت ببرهای تامیل به طور سیستماتیک در دستور کار قرار گرفت. حاصل این سیاست جنایتکارانه مرگ بیش از ۱۵۰۰ نفر بوده است. و سرانجام حمله نیروهای ارتش اسرائیل به حزب الله لبنان در اواسط ماه ژوئن، فرصت مناسبی را به دست دولت سریلانکا داد تا در سایه آن طرح های سرکوبگرانه خود را به اجرا بگذارد. در روزهای پایانی ماه ژوئیه، فرماندهان ارتش سریلانکا حرکت اعتراضی دهقانان شهر مواتار را بهانه قرار دادند تا حملات نظامی علیه ببرهای تامیل و مردم بی دفاع تامیل را مجدداً آغاز نمایند.

بورژوازی سریلانکا در مورد تلاش برای دستیابی به صلح پایدار دروغ می گوید، چرا که تنها زمانی حاضر است با ببرهای تامیل مذاکره کند، که آنها را کاملاً در هم شکسته و خلع سلاح کرده باشد.

مشی مسلحانه با نام "جوانان نوین تامیل" شکل گرفت که در سال ۱۹۷۶ نام خود را به "ببرهای رهائیبخش تامیل های ایلام (سریلانکا)" تغییر داد. به این ترتیب در اواخر دهه ۷۰ قرن گذشته، بیش از ۱۳ سازمان چریکی در بخش های شمالی سریلانکا، که محل اسکان تامیل های این کشور بود، شکل گرفت. ۴ گروه به همراه ببرهای تامیل از عمده این جریانات بودند که برغم یکرشته اختلافات برای "حق تعیین سرنوشت خلق تامیل و برپائی دولتی مستقل و سوسیالیستی در مناطق شمالی و شرقی جزیره سیلان (نام سریلانکا به زبان تامیل)" مبارزه می کردند. اما مدت کوتاهی نگذشته بود که اختلافات عمیقی میان بخشی از این گروه ها حول نقش دولت هند و میزان همکاری سازمان های تامیل سریلانکا با دولت و جریانات تامیل در استان تامیل نشین ناندو در هند شکل گرفت. این اختلافات در ادامه به درگیری های مسلحانه بین این جریانات انجامید و سرانجام "ببرهای رهائیبخش تامیل های ایلام (سریلانکا)" با کنار زدن گروه های رقیب به نیروی عمده تبدیل شد.

همزمان با قیام ضد سلطنتی در ایران سال ۱۹۷۹، نفوذ سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه با مخاطراتی جدی روبرو شد. این امر طراحان سیاست خارجی آمریکا را متوجه جزیره سریلانکا نمود. با چشم انداز باز سازی نفوذ ضربه خورده خود، امپریالیسم آمریکا همکاری نزدیکی را با دولت سریلانکا آغاز نمود. این همکاری ها شامل کمک های تسلیحاتی و اطلاعاتی به دولت سریلانکا برای در هم شکستن مبارزات ببرهای تامیل بود. نقطه اوج تحولات دهه ۸۰ قرن گذشته، حمله ببرهای تامیل به یک قرارگاه ارتش و قتل ۱۳ نظامی بود. با این اقدام جنگ محدود چریک شهری، به جنگی تمام عیار با ارتش سریلانکا تبدیل شد. دولت سریلانکا در پاسخ به این اعلان جنگ، قتل عام مردم بی دفاع تامیل را در دستور کار گذاشت. در کمتر از یک هفته دهها هزار نفر از خانه و کاشانه خود آواره شده و صد ها نفر به قتل رسیدند. به نام دفاع از "تمامیت ارضی" و مبارزه با "جدائی طلبان" هزاران زن تامیل به دست گروههای اوباش، تحت فرمان نیروهای امنیتی و ارتش، مورد تجاوز قرار گرفتند و دهها هزارنفر به صورت پناهنده به کشورهای مختلف جهان گریختند. کشتار مردم بی دفاع تامیل از این روز بی وقفه در گوشه و کنار سریلانکا ادامه یافت و جنگی تمام عیار میان ببرهای تامیل و ارتش

نگاه مضطرب میلیونها نفر مردم جهان باز هم در هفته های اخیر متوجه خاورمیانه شد. پس از ماهها جنگ و خونریزی در افغانستان و عراق و تنها ۱۵ سال پس از آخرین قرارداد آتش بس، باردیگر آتش جنگ میان ارتش اسرائیل و حزب الله لبنان شعله ور شد و در زیر بارانی از بمب و راکت و گلوله خانه و کاشانه ده ها هزار نفر مردم بی دفاع هر دو کشور به تلی از خاکستر بدل شد و صد ها نفر جان خود را از دست دادند. گزارشات مربوط به جنگ لبنان، اخبار مربوط به جنایات امپریالیستها و مرتجعین محلی در دیگر کشور ها را به حاشیه راند. اما در همین روزها و در گوشه ائی دیگر از جهان، نه چندان دور از آتش فشان خاورمیانه، بمب و گلوله های حافظان نظم سرمایه باز هم کشتار و نابودی به همراه داشتند. مردم زجر دیده جزیره تک افتاده سریلانکا در آبهای اقیانوس هند، همسایه جنوبی هند، شاهدان زنده این جنایات هستند. در اینجا نیز پس از چند سال آتش بس به یکباره آتش زیر خاکستر جنگی ۳۰ ساله شعله ور شد.

طرفین اصلی درگیر در این جنگ از یک سو نیروهای ارتش سریلانکا و از سوی دیگر چریک های "ببرهای رهائیبخش تامیل های ایلام (سریلانکا)" هستند. از آغاز این جنگ تا کنون و بنا بر آمار غیر رسمی نزدیک به ۱۰۰ هزار نفر از مردم بی دفاع این کشور جان خود را از دست دادند. دلایل و ریشه های اصلی این جنگ را باید در شوونیسم ملت برتر و جنبش مقاومت ملت تحت ستم جستجو کرد. سریلانکا با جمعیتی نزدیک به ۲۱ میلیون نفر از ۳ گروه عمده قومی-سنگال (۷۵٪)، تامیل (۱۸٪) و عرب (۷٪) - تشکیل شده است. زمینه اختلافات قومی، بویژه میان دو گروه اول، از زمان اشغال این کشور به دست استعمارگران انگلیسی به وجود آمد. همزمان با استقلال جزیره سیلان در اوایل سال های ۷۰ قرن گذشته و بیرون راندن استعمارگران انگلیسی، قانون اساسی این کشور، که به شکلی آشکار تبعیضات شوونیستی علیه ملیت های دیگر را رسمیت بخشید، به تصویب رسید. این اقدام با مخالفت دانشجویان و جوانان تامیل روبرو شد، که سرخورده از سالها سازشکاری احزاب سنتی و راست، به دنبال راه حلی رادیکال و ریشه ائی برای پاسخ گویی به مطالبات سرکوب شده خلق تامیل بودند. تلاش محافل جوان و رادیکال تامیل به روی آوری اینان به نظریه های جنگ چریکی و مبارزه مسلحانه منتهی شد. مدتی کوتاه پس از تصویب قانون اساسی جدید، یکی از اولین گروه های معتقد به

ناکامی امپریالیسم آمریکا در "مبارزه" با بنیادگرایی اسلامی و استقرار "امنیت" و "ثبات" در عراق و افغانستان

خلاصه ای از اطلاعاتیه ها و بیانیه های سازمان

روز ۲۴ مردادماه سازمان اطلاعاتیه ای با عنوان "از مبارزات کارگران در تهران، مازندران، کردستان و قزوین حمایت گسترده کنیم" منتشر کرد.

در این اطلاعاتیه، به اعتصاب بیش از صد تن از کارگران شرکت نساجی مازندران که در اعتراض به عدم پرداخت سه ماه حقوق معوقه خود اجتماع کردند، اعتصاب کارگران شرکت ایران خودرو دیزل که از روز سه شنبه ۱۰ مرداد به خاطر کسر حقوق آغاز شده بود و بعد از بازگشت از تعطیلات تابستانی همچنان ادامه دارد، اجتماع بیش از ۱۵۰ کارگر سازمان آب استان قزوین روز ۲۳ مرداد در برابر وزارت نیرو در تهران در اعتراض به عدم دریافت سیزده سال سنوات شغلی و عدم اجرای طرح طبقه بندی مشاغل، و اعتصاب و تجمع رانندگان تاکسی شهر بوکان از روز ۲۲ مرداد اشاره شده و آمده است: "سازمان فدائیان (اقلیت) از مبارزات کارگران ایران خودرو دیزل، شرکت نساجی مازندران، سازمان آب استان قزوین و رانندگان تاکسی بوکان حمایت می کند و خواهان تحقق فوری مطالبات آنان است. بی شک وحدت کارگران و تشدید مبارزات آنان در اشکال گوناگون می تواند سرمایه داران و دولت پشتیبانشان را به عقب نشینی وادارد و تنها در چنین صورتی شرایط زندگی کارگران می تواند اندکی بهبود یابد. نظام سرمایه داری دشمن قسم خورده ی طبقه ی کارگر است و اتحاد و مبارزه پیگیر و سازمان یافته تنها چاره کارگران."

گسترانده اند.

بنابراین بنیادگرایی اسلامی که امروز در افغانستان و عراق (و کل منطقه خاور میانه) ریشه دوانده است محصول شرایط اقتصادی-اجتماعی و سیاسی این کشورهاست. پدیده ی بنیادگرایی اسلامی را با تهدید زور و با اعزام ارتش های مجهز و پیشرفته آمریکا و انگلیس و نیروهای ناتو به این کشورها و کشتار مردم بی دفاع آنها نمی توان از میان برداشت. نابودی بنیادگرایی اسلامی تنها در گرو تحولات انقلابی در مجموعه شرایط اقتصادی-اجتماعی و سیاسی این کشورهاست. تنها انقلاب و دگرگونی عمیق سیستم حاکم بر این کشورهاست که قادر است بنیادگرایی اسلامی و پدیده هایی از این دست را ریشه کن سازد. تنها انقلاب کارگری و سوسیالیسم است که قادر است عوامل اصلی انقیاد و نا آگاهی توده های مردم را از سر راه بردارد، ریشه ارتجاع اسلامی را بخشکاند و نظم و امنیت توده مردم را تامین کند.

تا افغانستان و عراق که در آن طبقات حاکم با استبداد و اختناق بی مانندی فرمان روائی می کنند تماماً گویای همین واقعیت است. این هم واقعیتی است که قدرت های امپریالیستی جهان، چه در تحمیل این رژیم ها بر مردم و چه در تشدید و باز تولید ارتجاع و اختناق و عقب ماندگی نقش اصلی را داشته اند. مگر نه این است که این خود آمریکا و دولت های اروپایی بودند که برای مقابله با کمونیسم و ویرای جلوگیری از وقوع انقلاب در کشورهای خاور میانه هر بار که رژیم های ارتجاعی و استبدادی و قرون وسطایی به خطر افتاد به یاری آن شتافتند و ضمن سرکوب و قلع و قمع نیروهای چپ و کمونیست و آزادی خواه دوباره استبداد و اختناق و ارتجاع را مستقر ساختند و زمینه انقیاد معنوی توده های مردم را باز تولید و تقویت کردند؟ مذهب و دستگاه مذهبی و بنیادگرایی اسلامی به خاطر دشمنی آشتی ناپذیرشان با کمونیسم، مدام توسط این دولت ها تقویت شده و مورد حمایت های مالی و تسلیحاتی آنها قرار گرفته است. اسامه بن لادن ها و طالبان ها که امروز ارتش آمریکا و ناتو در به در دنبال آنها می گردند، توسط خود آمریکا و با کمک پاکستان به قدرت رسیدند. اینان خود از جمله ی دست پروردگان امپریالیسم آمریکا و مجریان طرح های آن بوده اند و باز از همین جاست که دولت آمریکا و اروپا برای مهار انقلاب ایران و مقابله با کمونیسم در کنفرانس گوادالوپ از خمینی بنیادگرا حمایت کرد. در یک کلام یک پای اصلی تقویت بنیادگرایی و ارتجاع اسلامی، دول امپریالیستی و در راس آن امپریالیسم آمریکا بوده است. روشن است که با تشدید تضاد اصلی در این جوامع یعنی تضاد فقر و ثروت، وضعیت مادی و معیشتی اکثریت مردم نیز مدام وخیم تر شده و خشم و ناراضی آنها بیش از پیش افزایش یافته است. در غیاب سازمان ها و احزاب قدرت مند چپ و کمونیست قلع و قمع شده توسط رژیم های ارتجاعی و دیکتاتوری، بدیهی است که شعارهای ضد امریکائی و ضد غربی بنیادگرایان اسلامی بخش هایی از توده های مردم فقر زده ای را که سالیان سال در ناآگاهی و انقیاد نگاه داشته شده اند به سوی خود جلب کند. آن ها با انگشت نهادن بر تضادهای نظام سرمایه داری به ویژه تضادهای فقر و ثروت، مدام بر نفوذ خود در میان این اقشار افزوده اند و با سازماندهی گروه های تروریستی، شاخ و برگ های خود را در کل منطقه

به "جبهه وفاق عراق" است و از جمله ی حامیان شبه نظامیان ناسیونالیست عرب محسوب می شود، به جرم آن که آمریکائی ها را "قصاب" خوانده است و ادار به استعفا شده است. "پاچه چی" یک عضو پارلمان عراق می گوید هیچ نیروی عراقی قادر نیست کشور را از دست شبه نظامیان نجات دهد. خلاصه آن که بی ثباتی و نا امنی و هرج و مرج به آنچنان مرحله ای رسیده است که چند ماهی است به طور علنی از جنگ داخلی و احتمال فروپاشی کامل دولت عراق صحبت می شود.

امروز همه شاهداند که تمامی دعای امپریالیسم آمریکا و متحدین آن برای نابودی تروریسم و بنیادگرایی اسلامی پوچ از کار در آمده است. بنیادگرایی اسلامی در افغانستان و عراق و در کل منطقه خاور میانه دارای ریشه های عمیق اقتصادی و اجتماعی و سیاسی است که خود آمریکا و دولت های اروپایی نیز در ایجاد و تقویت آن نقش داشته اند و هنوز هم نقش دارند.

مسئله این است که خاور میانه یکی از آن مناطقی است که تضاد فقر و ثروت در آن بسیار عمیق است و به عریان ترین شکلی در معرض دید همگان قرار دارد. در حالی که طبقه کم شمار حاکم بر کشورهای این منطقه به ویژه کشورهای نفت خیز، از نعمات گوناگونی برخوردارند و ثروت های بی حساب و کتاب و افسانه ای اندوخته اند، اکثریت عظیم مردم آن به ویژه کارگران و زحمتکشان با دشواری های اقتصادی و معیشتی متعددی دست بگریبانند و در فقر و بدبختی فلاکت باری زندگی می کنند. از سوی دیگر اغلب رژیم های حاکم بر این کشورها، دست نشانده و سر سپرده قدرت های جهانی اند که مورد حمایت امپریالیسم آمریکا و دولت های اروپایی نیز قرار دارند. توده های مردم ستم دیده و فقر زده این کشورها نه فقط از شیخ ها، سلاطین و رژیم های مستبد و عقب مانده حاکم بر این کشورها، بلکه از حامیان بین المللی آنها نیز شدیداً متفراند و آن ها را مسبب بدبختی ها و زندگی فلاکت بار خود می دانند. نباید فراموش ساخت که در کشورهای خاور میانه به رغم رشد مناسبات سرمایه داری و تسلط شیوه تولید سرمایه داری، روبنای سیاسی حاکم بر این جوامع بسیار عقب مانده و آغشته به نهادها و موسسات قرون وسطایی است. نظام های سیاسی عقب مانده و ارتجاعی حاکم در کل منطقه خاور میانه از عربستان سعودی و شیخ نشین های خلیج فارس بگیر



پایبندی جمهوری اسلامی به اصول ارتجاعی خود

از کتاب سوزان تا جمع‌آوری بشقاب‌های تلویزیون ماهواره‌ای

سانسور و ممیزی پیوند تنگاتنگی با دین و حکومت‌های دینی دارد. واژه‌ی اصلاً لاتینی سانسور یعنی «مجازات کلیسایی» و به معنای امروری اش از قرون وسطا وارد فرهنگ لغات زبان‌های اروپایی شده است. در آن هنگام سردمداران کلیسا، کشیشانی را برای ممیزی نوشته‌هایی که محل مبانی دینی می‌دانستند منصوب می‌نمودند. هر بار که فن‌آوری نوینی برای گسترش آگاهی و دانش پا به عرصه‌ی وجود می‌گذاشت، حرص و آز پاپ‌ها هم برای جلوگیری از نشر و تکثیر آن‌ها بیش‌تر می‌شد، چنان‌که با پیدایش صنعت چاپ، پاپ لئون دهم در سال ۱۵۱۵ میلادی رسماً دستور داد تا از انتشار هر گونه متنی پیش از آن‌که واتیکان نظر خود را اعلام نکرده است، جلوگیری به عمل آید. سپس در دوران «تفتیش عقاید» یا انکیزیسیون این مسئله سازماندهی بیش‌تری شد.

اکنون با سبطره‌ی نظام سرمایه‌داری در سطح جهان سانسور و ممیزی شکل‌های بسیار پیچیده تری به خود گرفته است و در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری دیگر کشیشان و راهبان وظیفه‌ی اعمال سانسور و ممیزی را به عهده ندارند، بلکه مجموعه‌ی رسانه‌های بزرگ نوشتاری، دیداری، شنیدنی و اینترنتی در دست گروه‌های بزرگ مالی‌ست. اگر هم گاه‌گاهی کسی درون آن‌ها پیدا شود که بخواهد از رنج و دردهایی که نظم ستم‌کار سرمایه‌داری بر بشریت می‌راند سخنی گوید یا گزارشی تهیه کند، وی را با روش‌های ظریفی یا کنار می‌گذارند یا در بهترین حالت به حاشیه می‌رانند. رسانه‌های بزرگ کشورهای قدرتمند سرمایه‌داری یا وابسته به دولت‌های حافظ منافع سرمایه‌داران هستند و منبع مالی‌شان را از آن‌ها می‌گیرند یا با درآمد آگهی‌های بازرگانی گران‌بها اداره می‌شوند. برای مثال، شبکه‌ی اول تلویزیون فرانسه برای هر فیلم تبلیغاتی بیست ثانیه‌ای بین دو نیمه‌ی فینال جام جهانی اخیر فوتیال مبلغی برابر با دو بیست و پنجاه هزار یورو مطالبه نمود. لذا در این کشورها اگر کسانی یا گروه‌هایی بخواهند رسانه‌ای بر اساس دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان داشته باشند از دستیابی به منابع مالی دولتی و خصوصی درمی‌مانند و نمی‌توانند به حیات خود ادامه دهند و این چنین سانسور می‌گردند.

رژیم جمهوری اسلامی در زمینه‌ی سانسور و ممیزی پدیده‌ای یگانه است، زیرا از سویی ما در ایران با نظامی روبه‌رو هستیم که مناسبات سرمایه‌داری را پاس می‌دارد و آن‌ها را حتا تا کنج‌های نا دیروز دست‌نخورده‌ی کشور گسترانده است و از سویی دیگر این حکومت پایبندی ژرفی به دگم‌های دینی هزاره‌های گذشته دارد. بنابراین رابطه‌ی رژیم جمهوری اسلامی با سانسور و ممیزی و اصولاً تحدید هر گونه آزادی رابطه‌ای دو سویه است: هم سرمایه‌دارانه و هم قرون وسطائی. برای مثال رهبران رژیم جمهوری اسلامی با اینترنت موافقت اگر به حفظ و گسترش منافع سرمایه‌داران یاری رساند اما بد است اگر از خواست‌ها و مطالبات انباشته شده‌ی توده‌های مردم دفاع کند، اینترنت خوب است اگر «علمای اسلام» بهترین پایگاه‌ها را برای ترویج دین و خرافاتش داشته باشند اما نكوهیده است اگر منبعی برای دسترسی مردم به اخبار و اطلاعات آزاد باشد که در این صورت فیلترینگ در انتظارش است. هنگامی که رژیم جمهوری اسلامی هنوز تثبیت نشده بود و پایه‌های خود را با سرکوب و کشتار و بگیر و ببند مستحکم ننموده بود وظیفه‌ی تهاجم و تعرض به کتاب‌ها و نوشته‌ها را اوباشان و چاقوکشان حزب خدا به عهده داشتند. در آن زمان بسیجیان رژیم و حزب‌اللهی‌های قه‌م‌کشی از قبیل احمدی‌نژاد مانند جانوران افسارگسیخته به خیابان‌ها سرازیر می‌شدند و هر گونه کتاب و نشریه‌ی ای را در ملاء عام پاره می‌کردند و آتش می‌زدند. به تدریج وظیفه‌ی سانسور و ممیزی سازماندهی شد و حتا وزارت‌خانه‌ای به نام وزارت ارشاد اسلامی برایش ساختند. این وزارت‌خانه‌ی رژیم وظیفه‌ای به جز سانسور و ممیزی کتاب و فیلم و موسیقی و هر گونه اثر فرهنگی که محل مبانی اسلامی تشخیص می‌دهد ندارد. البته همین وزارت‌خانه دوران پرهیاهو اما بوچ «اصلاح طلبانه» را نیز پشت سر گذاشت. در این دوران بود که یک مشت پاسدار اسلام و کتاب‌آتش‌زن قدیم اجازه یافتند چند روزنامه منتشر کنند تا سپس توسط جناح رقیب ممنوع گردند و یکی از وزیرانش به نام عطاالله مهاجرانی، که البته مورد غضب «رهبر معظم» قرار گرفت و برکنار شد، فرصت یافت تا مثلاً نقدی بر کتاب «آیات شیطانی» منتشر نماید اما صد سال سیاه خود کتاب

سلمان رشدی اجازه‌ی نشر نیافت! در دو سه هفته‌ی اخیر وزارت ارشاد اسلامی و مجموعه‌ی نهادهای قضائی و انتظامی حکومت اسلامی یورش نوینی را برای جمع‌آوری بشقاب‌های دریافت تلویزیون‌های ماهواره‌ای آغاز کرده‌اند. این ارگان‌ها مرتب به مردم اخطار می‌دهند که تلویزیون‌های ماهواره‌ای ممنوع هستند و ایزار آن‌ها جمع‌آوری می‌شوند. رسانه‌های رژیم در چندین مورد فیلم‌ها و عکس‌هایی را منتشر نموده‌اند که نشانگر جمع‌آوری بشقاب‌ها به صورت انبوه، پرتاب آن‌ها به خیابان‌ها یا پتک باران‌شان در پشت بام‌ها توسط مأموران انتظامی‌ست.

مسئولان گوناگون رژیم جمهوری اسلامی در رابطه با جمع‌آوری بشقاب‌های دریافت تلویزیون‌های ماهواره‌ای اتفاق نظر دارند اما در روش اعمال آن هماهنگ نیستند و سراسیمه به نظر می‌رسند. این مسئله در خبرهایی که رسانه‌های رژیم منتشر نموده‌اند مشهود است. آقای صفار هرندي، وزیر ارشاد اسلامی می‌گوید: «قانون جمع‌آوری ماهواره‌ها تا زمانی که فسخ نشده لازم الاجرا است.» (روزنامه اعتماد ملی ۲۹ مرداد) سردار اسماعیل احمدی مقدم، فرمانده نیروی انتظامی چنین اظهار می‌کند: «پلیس تنها در مجتمع‌های مسکونی و فضاهای مشاع ساختمان به جمع‌آوری آنتن‌های ماهواره اقدام می‌کند.» (خبرگزاری کار ایران ۲۸ مرداد) اما حجت اسلام محمدعلی رحمانی، رئیس عقیدتی سیاسی نیروی انتظامی دو روز پیش از آن به روزنامه شرق گفته بود: «مأموران نیروی انتظامی موظف هستند رسالت و وظیفه خود را اجراء کنند [و] باید با مجوز محاکم قانونی وارد منازل مردم شوند.» این در حالی است که در همان مطلب «شرق» از قول سیدمحمدرضا طباطبایی، دادستان عمومی اصفهان آمده بود: «تجسس خانه‌ها به بهانه کشف ماهواره ممنوع است.» اما به گزارش ایسنا سردار اسماعیل احمدی مقدم، فرمانده نیروی انتظامی روز ۲۷ مرداد گفت: «استفاده از ماهواره حتا به صورت مخفیانه غیرقانونی‌ست.» با این حال سردار مرتضا طلائی، فرمانده نیروی انتظامی تهران گفته بود: «در طرح جمع‌آوری ماهواره وارد حریم شخصی افراد نمی‌شویم.» (ایلنا ۲۵ مرداد)

بر خلاف گفته‌های حجت اسلام محمدعلی رحمانی و سیدمحمدرضا طباطبایی، ایسنا روز ۲۶ مرداد به نقل از سردار احمد روزبهانی، مدیرکل مبارزه با مفساد اجتماعی نیروی انتظامی جمهوری اسلامی

نگاهی به مبارزات توده ای در مردادماه مقابله کارگران با تهاجم سرمایه

سندیکای کارگران شرکت واحد

منصور اسانلو دبیر سندیکای کارگران شرکت واحد در روز ۱۸ مرداد و بعد از گذشت حدود ۸ ماه در حالی از زندان آزاد شد که چند روز پیش از آن کارگران اخراجی شرکت واحد، اقدام به تحصن نامحدود در اداره کار شرق تهران کرده بودند. این کارگران که تعداد آن ها در روز دوم به ۶۰ نفر رسید به دنبال دو روز تحصن و قول مساعد برخی از مقامات این اداره جهت رسیدگی به شکایت و خواست شان (برگشت به کار) به طور موقت به تحصن خود پایان دادند.

در پی این تحصن، راننده گان شرکت واحد در روز ۱۶ مرداد با روشن کردن چراغ های اتوبوس از خواست کارگران اخراجی برای برگشت بر سر کار حمایت کردند. این اقدام خود جوش کارگران شرکت واحد از آن رو اهمیت دارد که بعد از گذشت بیش از شش ماه از اعتصاب تاریخی ۸ بهمن و سرکوب وحشیانه رژیم، اولین حرکت اعتراضی کارگران شرکت واحد در این سطح و اولین حمایت عملی و علنی آن ها (بعد از سرکوب اعتصاب) از کارگران اخراجی و در واقع سندیکای مستقل شان بود. جالب آن که از سوی مقامات دولتی به راننده گان گفته شده بود که در جواب مسافری در مورد علت روشن بودن چراغ ها بگویید که این اقدام در اعتراض به جنایات اسراییل در لبنان و یا به مناسبت روز پدر است!!

در این ماه هم چنین چندین بار از سوی اتحادیه های بین المللی کارگری به سرکوب کارگران شرکت واحد و عدم آزادی دبیر سندیکا اعتراض شده بود. از جمله این اعتراضات شکایت فدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد کارگری و فدراسیون بین المللی کارگران حمل و نقل به سازمان ملل در خصوص سرکوب کارگران و سندیکای شرکت واحد بود. فدراسیون بین المللی کارگران حمل و نقل اتحادیه ای است که چندی پیش سندیکای کارگران شرکت واحد را به عضویت خود پذیرفته است.

آزادی منصور اسانلو اگر چه یک موفقیت برای کارگران شرکت واحد، سندیکای شان و خود وی می باشد، اما به معنای پایان و حتماً شدن فشار بر کارگران شرکت واحد و سندیکای مستقل شان نیست و نباید چنین چیزی را به انتظار نشست. رژیم نشان داده است که در شرایط کنونی، برای مقابله با

بحران های کارگری و حمایت از کارفرمایان بیش از پیش به سرکوب کارگران و فعالین کارگری روی آورده است. دستگیری و تحت تعقیب قرار دادن فعالین کارگری در جای جای این کشور در ماه های اخیر نه تنها فروکش نکرده، بل که افزون نیز شده است. در همین ماه شاهد اخراج، دستگیری، محکومیت، تبعید و دانگامی کردن بسیاری از فعالین کارگری و غیره بودیم. محمود صالحی و همسرش از جمله فعالین کارگری هستند که در این ماه به دلیل فعالیت شان در جریان مراسم روز جهانی کارگر در شهر سقز، محاکمه شدند. اخراج و تحت فشار قرار دادن فعالین کارگری در دیگر اقدامات رژیم است که در این ماه به طور مثال در جریان اعتصاب کارگران "نساجی خوی" و "اروم پیام" ارومیه شاهد بودیم. اقدامات سرکوبگرانه ی رژیم اگرچه با مقاومت کارگران روبرو شده است و حتا کارگران در "شرکت واحد" و "نساجی خوی" در حمایت از فعالین خود دست به اعتراض زده اند، اما واقعیت این است که فشار بر فعالین پیشرو کارگری از جمله هزینه هایی است که طبقه کارگر در شرایط کنونی به خاطر مبارزات اش مجبور به پرداختن اش است و این هزینه به خاطر عدم وجود تشکلات مستقل و سراسری و در نهایت حضور کم رنگ طبقه کارگر در دفاع از فعالین پیشرو خود، به مراتب گزاف تر است. از این روست که مقاومت و مبارزه ی فعالین پیشرو کارگری و استقامت شان جهت احقاق حقوق کارگران شایان قدردانی و حمایت گسترده است. اعتراض به سرکوب، اخراج، محاکمه و به زندان انداختن فعالین کارگری و افشای سیاست های رژیم باید در شرایط کنونی پیگیرتر از گذشته ادامه یابد.

اعتصاب کارگران ایران خودرو دیزل

با لغو مصوبه دستمزد در سال ۸۵ از سوی وزارت کار و تعیین حداقل حقوق ۱۵۰ هزار تومانی برای کارگران قراردادی، کارفرمایان فشار خود را برای کاهش حقوق کارگران شدت بخشیدند. مصوبه ی جدید وزارت کار در حالی صادر شد که امروز اکثر کارگران شاغل قراردادی هستند و روز به روز از میزان کارگران رسمی کاسته و بر کارگران قراردادی افزوده می شود. کارفرمایان کارخانه های بسیاری هستند که با اخراج کارگران رسمی به استخدام کارگران قراردادی روی می آورند به طور

مثال در این ماه شاهدیم که کارخانه "البرز دارو" در قزوین در حالی که ۲۱۰ کارگر رسمی با سابقه بالا را اخراج کرده است، ۷۰ کارگر قراردادی را به کار می گیرد. امروز حتا در قریب به اتفاق کارخانه ها و شرکت های بزرگ دولتی از جمله ایران خودرو و شرکت های اقماری آن، صنعت نفت، مس، ذوب آهن، راه آهن و غیره شاهد گسترش روش پیمانکاری و به کارگیری کارگران قراردادی و حتا سفید امضا هستیم. اعتصاب کارگران ایران خودرو دیزل از آن جا شروع شد که کارگزینی با قرار دادن فرمی جلوی کارگران در هنگام رایبه فیش حقوقی از آن ها خواست که فرم قرارداد سفید و کسری حقوق را امضا کنند وگرنه قراردادشان تمدید نخواهد شد. این اقدام منجر به اعتراض خودجوش کارگران و اعتصاب در این شرکت شد که در روزهای بعد به صورت اعتصاب غذا (ترفتن به رستوران) ادامه یافت که تاکنون نیز ادامه دارد. در جریان اعتراض کارگران و در روز اول دو اتاق اتوبوس آتش گرفت و یکی از کارگران به نشانه اعتراض و در اثر فشار اقتصادی بابت کاهش حقوق دست به خودکشی زد (که خوشبختانه از مرگ نجات یافت).

کارفرمای ایران خودرو دیزل در حالی تلاش دارد ۳۰۰۰ کارگر قراردادی این شرکت را مجبور به پذیرش به طور متوسط ۷۰ هزار تومان کاهش حقوق و درآمد کند که شانه های کارگران زیر فشار فقر ناشی از تورم و گرانی خم شده و حقوق قبلی شان نیز کفاف زندگی شان را نمی دهد. در حالی که گرانی و تورم هم چنان روند صعودی و غیرقابل مهار خود را ادامه می دهد، کارگران باید شاهد کاهش حقوق شان باشند و این همه از مهرورزی "دولت مهرورز" به سرمایه داران و مفت خوران است.

اعتراض به کاهش دستمزدها یکی از اصلی ترین دلایل اعتصابات و اعتراضات کارگری در ماه گذشته بود. کارخانه های "مارلیک سان" قزوین، "استو" (کارخانه ساخت پل های متحرک) در قزوین، "مقره سازی" ساوه، "شیرین عسل" تبریز و کوره پزخانه ها از جمله کارخانه هایی بودند که در این ماه شاهد اعتراضات کارگری به دلیل کاهش دستمزد بودند. در این میان ۸۰۰ کارگر کارخانه "نیکو" ابهر خاموش اما با درد و در نبود تشکل کارگری مجبور به پذیرش حقوق ۱۵۰ هزار تومانی شدند.

فراموش نکنیم که در اثر اعتراضات کارگری بود که در مجلس طرح ساماندهی قراردادهای موقت کار - که بیشتر تنها هیاهوی اعضای مجلس برای خواباندن سروصدای کارگران بود - مطرح گردید و باز در همین مجلس است که با مطرح شدن در صفحه ۸

نگاهی به مبارزات توده ای در مردادماه

مقابله کارگران با تهاجم سرمایه

لایحه اصلاح قانون کار که در منافات با این طرح قرار دارد، این طرح مسکوت گذاشته و از دستور کار مجلس خارج شد. عدم توجه دولت به خواسته های کارگران، در حالی است که بنابر آمار خبرگزاری مهر (وابسته به مقامات حکومتی) در سال ۸۴ از ۸۳۸ مورد تحصن و تجمع اعتراضی، ۵۷۴ مورد کارگری و اعضای صنوف، ۸۶ مورد دانشجویی، ۸۲ مورد اجتماعی، ۶۲ مورد سیاسی و ۳۴ مورد فرهنگی بوده است و باز شکی نیست که این آمار بسیار کمتر از میزان واقعی اعتراضات کارگری است، اما با در نظر گرفتن همین آمار و نسبت و حجم اعتراضات کارگری نسبت به سایر اعتراضات می توان دریافت که اعتراضات کارگری در چه حد گسترده ای است. به رغم حجم گسترده ی اعتراضات کارگری، نه تنها کارگران (قرارداد موقت) به خواسته های شان نرسیده اند، بل که دستمزد شان کمتر نیز شده است و این همه در حالی است که حداقل حقوق کارگران فاصله زیادی با خط فقر تعیین شده از سوی همین ارگان های حکومتی - که بسیار کمتر از رقم واقعی است - قرار دارد.

با فرمان خامنه ای و واگذاری هر چه بیشتر کارخانجات و شرکت های بزرگ دولتی به بخش خصوصی، باید در انتظار افزایش هر چه بیشتر کارگران قرارداد موقت و تهاجم گسترده تر سرمایه داران به حقوق کارگران بود که بخشی از آن در اصلاح قانون کار و دادن حق اخراج یک طرفه به کارفرما آمده است.

دولت با اصلاح قانون کار و تغییر مواردی از آن که حداقل حقوقی برای کارگران، به ویژه جهت مقابله با اخراج کارگران برای آن ها قایل شده (اخراج کارگران با ظاهر قانونی، معضلی است که به طور مثال مدیریت شرکت واحد نیز دارد) و جلوگیری از ایجاد تشکلات مستقل کارگری که قادر به دفاع از منافع کارگران شود، همه ی راه ها را برای سرمایه داران باز گذاشته است. جالب است که بدانییم اعضای هیات مدیره کانون انجمن صنفی کارگران کوره پزخانه های استان تهران متشکل از کارفرما، پیمانکار و یا اجازه دار است و هیچ کارگر کوره پزخانه ای در آن حضور ندارد!!

در ارتباط با اعتراضات کارگری باید این نکته مهم را در نظر داشته باشیم که اگر چه خواسته های کارگران در جریان اعتراضات شان اغلب دارای خصلت تدافعی می باشد،

مانند اعتراض به کاهش دستمزد، تعطیلی و بیکار سازی، حقوق و مزایای عقب افتاده (مانند اعتراضات اخیر در "ایران الکترونیک" رشت، "سیمین نو" اصفهان، "نساجی مازندران" و غیره)، اما مانع اصلی در راه تحقق خواسته های کارگران، جمهوری اسلامی یعنی حکومت است. این حکومت است که با حمایت خود از کارفرمایان چه در شکل تغییر قانون کار و چه سرکوب کارگران به خاطر خواسته ها و اعتصابات شان و به زندان انداختن آن ها، نقش اصلی را در جلوگیری از تحقق خواسته های کارگران ایفا می کند و از همین روست که مبارزات کارگران به رغم همه ی تمهیدات رژیم هم چنان شدت می یابد و بی شک در ماه های آینده بر شدت آن افزوده خواهد شد و باز به دلیل این رویارویی، رویارویی کارگران با حکومت است که هرگز نباید سطح خواسته های کارگران را به صورت مجرد ارزیابی کرده و از آن به عنوان مبارزات محدود اقتصادی نام برد. به رغم مطالبات اقتصادی، شکل اعتراضات اغلب تهاجمی است به گونه ای که رژیم نمی تواند در عمل قانون ممنوعیت اعتصاب را اجرا کند. فراموش نکنیم که هرگونه اعتصاب، تجمع، تظاهرات، برپا کردن آتش و بستن خیابان و غیره در ایران غیرقانونی است. عدم درک عینی از شرایط کنونی ایران و نگاه مجرد و سطحی به مبارزات کارگران، نقطه ی آغاز انحرافی است که با مطرح کردن سطح پایین مبارزات و خواسته های کارگری به محدود کردن اشکال مبارزاتی، روش برخورد به دولت و کارفرما و در نهایت محدود کردن اشکال تشکلات کارگری و بالاخره نقش طبقه کارگر در تحولات اجتماعی منجر می شود. خواسته هایی چون لغو قراردادهای موقت کار و حق ایجاد تشکل مستقل کارگری از جمله خواسته هایی هستند که رژیم حاضر به قبول آن ها نخواهد بود و به آن تن نخواهد داد (هر چند که طبقه کارگر می تواند برخی از خواسته ها را تا حدودی و در عمل به رژیم تحمیل کند). از همین روست که مبارزات طبقه کارگر برای این خواسته ها به مبارزه بر علیه جمهوری اسلامی تبدیل شده و در این راه سرنوشت مشترک کارگران رسمی و قراردادی لزوم اتحاد یکپارچه آن ها و مبارزه مشترک شان را می طلبد.

پایبندی جمهوری اسلامی به

اصول ارتجاعی خود

از کتاب سوزان تا جمع آوری بشقاب های

تلویزیون ماهواره ای

نوشت: «با مشاهده ماهواره بدون نیاز به حکم وارد منزل می شویم.»

فریدون همتی عضو کمیسیون اجتماعی مجلس هفتم (موسوم به اصولگرا) در گفت و گویی با خبرگزاری آنا به نوعی از قانون منع استفاده از ماهواره که در مجلس ششم (موسوم به اصلاح طلب) به تصویب رسید تشکر می کند و می گوید: «با توجه به منع استفاده از ماهواره هم اکنون این قانون ابزاری در دست نیروی انتظامی برای برخورد صریح با استفادکنندگان است.» وی در همین گفت و گو که روز ۲۶ مرداد منتشر شد به نیروی انتظامی پیشنهاد می کند تا از مبادی ورودی تجهیزات ماهواره به کشور جلوگیری به عمل آورد.

خبرگزاری دانشجویان ایران خبر داد که از این پس جمع آوری تجهیزات ماهواره که توسط مأموران اطلاعات پلیس انجام می گرفت به مأموران یگان ویژه محول شده است. این خبر ایسنا که روز ۲۵ مرداد منتشر شد نشان می دهد که مسئله ی جمع آوری بشقاب های ماهواره حائز اهمیت فراوانی برای رژیم سانسورگر اسلامی است.

بدون شک رژیم جمهوری اسلامی در جنگ تازه ای که علیه مردم با یا بدون تجاوز به حریم شخصی اشان به بهانه ی جمع آوری ماهواره آغاز کرده است شکست خفت باری خواهد خورد. همگان به یاد دارند که این رژیم در سال های اول حیاتش چگونه جنگ مشابهی را برای برچیدن ویدئو راه انداخت و چگونه در آن شکست خورد. از سوی دیگر فن آوری دریافت صدا و تصویر هر روز پیشرفت می کند. هم اکنون در برخی از کشورها امکان دریافت «تلویزیون های دیجیتال زمینی» بدون بشقاب و تنها با یک آنتن ساده و یک دستگاه گیرنده میسر شده است. از سوی دیگر بشقاب های دریافت تلویزیون های ماهواره ای هر روز کوچک سازی می شوند به طوری که می توان آن ها را درون یک گلدان و پشت هر پنجره ای قرار داد. جمهوری اسلامی خود هم می داند که جنگش را خواهد باخت، چرا که پدیده استفاده از رسانه های ماهواره ای، چه شنیداری و چه دیداری، چنان گسترده و توده ای شده است که دیگر رژیم نمی تواند در برابر آن با قامت نحیف خود قد علم کند.

رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت

جمهوری اسلامی و سیاست تکراری نمایش اعترافات تلویزیونی آن

ایران توسط آمریکا زمینه چینی اتهام و پرونده سازی علیه او را بدین گونه اعلام کرد: "یکی از راهکارهای مقابله آمریکا با برخی کشورها از جمله ایران، سازماندهی انقلاب مخملی و بر اندازی نرم در این کشورها بوده که آقای جهاننگلو نیز بخشی از این ماموریت را به عهده داشت".

در کوتاه مدتی پس از اظهارات وزیر اطلاعات و کشف توطئه "انقلاب مخملی" او، حسین شریعتمداری ایدئولوگ و عنصر توابع ساز سال های نخست دهه شصت در زندان های اوین، گوهر دشت، قزلحصار و نماینده تام الاختیار فعلی ولی فقیه در روزنامه کیهان در یادداشتی کوتاه خبر از تهیه فیلمی دال بر اعترافات رامین جهاننگلو و احتمال نمایش آن در تلویزیون ایران را داد.

در ادامه همین روند و تکمیل کردن سناریوی پرونده سازی برای رامین جهاننگلو روزنامه جمهوری اسلامی نیز در تاریخ بیست و چهارم مرداد ماه نوشت: "رامین جهاننگلو از نشان دارترین مهره های آمریکا برای براندازی نرم و به اصطلاح انقلاب مخملی در ایران است که اسناد و مدارک زیادی در زمینه وابستگی او به دست آمده است" و در ادامه برای اثبات ادعا و پرونده سازی خود نوشت: "کتاب در جستجوی امر قدسی که حاصل گفتگوی رامین جهاننگلو با سید حسن نور از کارگزاران دفتر فرح پهلوی است در راستای توجیه کار فرهنگی رژیم منحط شاهنشاهی و اسلامی آمریکایی" به نگارش در آمده است.

و در آخرین خبر کریمی راد سخنگوی قوه قضائیه نیز روز سه شنبه بیست و چهارم مرداد، در مصاحبه با خبرنگاران در پاسخ به سؤال خبرنگاری که در همین رابطه از او پرسیده بود گفت: "پرونده در حال تحقیقات است و مساله ی قابل طرح ندارم و نمی توانم اخبار منتشره را تایید کنم اما شاید پخش شد و شما دیدید".

آنچه به اختصار در سطور بالا بدان اشاره رفت از روند دستگیری گرفته تا اتهام زنی، پرونده سازی و وارد شدن روزنامه کیهان در اعلام علنی و آشکار اینگونه پرونده سازی ها که در طول مدت چند ماهه دستگیری رامین جهاننگلو تا کنون طی شده پیروسی ی شناخته شده و تکراری سال های سپری شده حاکمیت جمهوری اسلامی برای اعمال فشارهای روانی جهت اعتراف گیری و بعضاً "نمایش شوهای تلویزیونی" از افراد دستگیر شده می باشد.

تا به امروز مردم ایران، سازمان های انقلابی، نیروهای سیاسی به ویژه زندانیان زندان های جمهوری اسلامی در سال های نیمه اول دهه شصت و نیز آن هایی که در این سال های اخیر حتا با نگاه و شیوه ی رفرمیستی و اصلاح طلبی از درون حاکمیت به نحوی با رژیم ایران و یا جناحی از آن به مخالفت بر خاسته اند و پایشان به زندان های جمهوری اسلامی کشیده شده با روند بازجویی، پرونده سازی و اعتراف گیری های این چینی رژیم به خوبی آگاه می باشند.

جمهوری اسلامی به عنوان یکی از بارزترین نماد جهالت قرون وسطایی و انحطاط فکری همواره با کاربرد انواع شکنجه ها، چه شکنجه های آشکار جسمانی و چه شکنجه های روحی - روانی تلاش کرده نه تنها مخالفین خود را از پای بیاندازد و راه کارهای ادامه مبارزه را از آن ها بگیرد بلکه در کنار آن، تلاش وافر می نماید تا با درهم شکستن مقاومت زندانیان زیر فشار شکنجه های جسمی و روحی برای گرفتن اعتراف و به نمایش گذاشتن این اعترافات به صورت شوهای تلویزیونی به زعم خود ابتدا مخالفین خود را بی اعتبار ساخته و آنگاه از یک طرف دامنه گسترش افکار و اندیشه های آن ها را در عرصه های سیاسی - اجتماعی سد نماید و از طرف دیگر از قبل نمایش این "اعترافات" برتری اندیشه و ایدئولوژی سیستم حکومتی خود را در میان هواداران خود تبلیغ و ترویج نموده و استحکام خود را به نمایش بگذارد.

اگر چه اهداف جمهوری اسلامی در به نمایش گذاشتن اعترافات تلویزیونی در تمامی این سال ها ثابت بوده است اما شیوه اعمال فشار و اعتراف گیری از زندانیان در سال های اخیر با آنچه در سال های نیمه اول دهه شصت روی زندانیان اعمال می شده کاملاً متفاوت می باشد. در سال های نیمه اول دهه شصت برای اعتراف گیری و نمایش شوهای تلویزیونی نه فقط زندانیان در هنگام بازجویی بلکه در دوران محکومیت نیز زیر شکنجه های مداوم تا سر حد مرگ قرار می گرفتند. مضافاً اینکه همراه با این شکنجه های طاقت فرسا، کار روانی نیز توسط عناصر توابع ساز رژیم از قبیل شریعتمداری ها روی زندانیان شکنجه شده اعمال می گردید. در حالیکه در سال های اخیر باز جوها و نیروهای اطلاعاتی بیشتر از شیوه های شکنجه ی روانی، نگه داشتن در انفرادی و بایکوت خبری همراه با خبر رسانی دروغین و جعل شده از طریق روزنامه های حکومتی مثل کیهان، رسالت

و جمهوری اسلامی اهداف خود را پیگیری می کنند. شیوه های اعمال شده با استفاده از توهومات آن سری از زندانیان که بستر فکریشان اصلاح رژیم از درون ویا به صورت استحالته همراه با توهم پشتوانه ی حمایتی جناحی از درون حاکمیت بوده و در بهترین حالت با نگاه رفرمیستی به مبارزه و مخالفتشان با جمهوری اسلامی سمت و سو می دهند در سال های اخیر نتایج بهتری برای نیروهای امنیتی رژیم به همراه داشته است.

سیاست های به کار گرفته شده ی سال های اخیر جمهوری اسلامی برای اعتراف گیری بسیار پیچیده تر و بعضاً متفاوت تر از سال های نیمه اول دهه شصت بوده است. در آن سال ها کمترین شناختی از شرایط فشار و شکنجه های مرگبار زیر بازجویی وجود نداشت. در شرایط مرگ و زندگی آن سال ها که شکنجه ی فیزیکی حرف اول را می زد، زندانیان خود می بایست همه چیز را تجربه می-کردند. می افتادند و دوباره بلند می شدند، می شکستند و دوباره قد راست می کردند. اما امروز دهها کتاب و هزاران مقاله و نوشته در مورد زندان های جمهوری اسلامی و شرایط دوران بازجویی نوشته شده است. بسیاری از ترفندهای روانی که عمدتاً در سال های اخیر برای اعتراف گیری ها و کشاندن افراد دستگیر شده در جلوی دوربین مورد استفاده قرار گرفته اند، افشاء گردیده است. از جمله درج اخبار و اطلاعات دروغ و جعل شده در روزنامه ها برای منحرف کردن ذهنیت زندانی و ایجاد سوء ظن نسبت به دوستان خود در بیرون از زندان توسط نیروهای امنیتی و اطلاعاتی رژیم. کاری که با مهندس سبحانی کردند. نیروهای امنیتی با نشان دادن یکی از روزنامه های دوم خرداد همراهِ درج مقالات جعل شده که برای فرو ریختن باورهای ذهنی مهندس سبحانی نوشته شده بود فضا و تصویری سخت شکننده و بحرانی را برایش ایجاد کردند. با آزاد شدن از زندان، مهندس سبحانی دریافت اساساً شماره مورد نظر روزنامه رویت شده در زندان، وجود خارجی نداشته و جعل نیروهای امنیتی بوده است. در بیرون از زندان او غرق در توهم خود از ماهیت رژیم که برخاسته از اسلام است بازجویان خود را متهم به دروغ سازی و به کار گیری شیوه های غیر اخلاقی و ضد اسلامی کرد. در عوض نیروهای امنیتی عمل خود را برگرفته از اسلام و نمونه ی بارز به کار بستن "مکر علیه دشمن" دانستند که در قرآن بدان اشاره رفته است.

با تاملی گذرا به سال های حاکمیت جمهوری

پاسخ به سئوالات

حکم اخراج علی فرمانده

نظر به این که بر طبق گزارش کمیته مالی سازمان به کمیته خارج از کشور، علی فرمانده مبلغ ۷۲۷۱۰ هزار کرون سوئد از امکانات مالی سازمان را صرف زندگی شخصی خود نموده است

نظر به این که کمیته خارج از کشور از وی خواست که در اجلاس کمیته حاضر شود و در مورد این مسئله توضیح دهد، اما وی از حضور در این اجلاس خودداری نمود. سپس از وی خواسته که در کنفرانس سازمان شرکت کند، اما از آنجائی که می‌دانست این مسئله در همان اجلاس نیز مطرح خواهد شد، دو روز قبل از کنفرانس، استعفای خود را برای کمیته خارج از کشور ارسال نمود، لذا کمیته خارج از کشور به استناد ماده ۱۳ اساسنامه، استعفای وی را رد و نامبرده را به اتهام سوء استفاده مالی، از سازمان اخراج می‌کند. از وی خواسته می‌شود که حد اکثر تا یک ماه مبلغ فوق الذکر را به صندوق مالی سازمان بازگرداند.

کمیته خارج کشور سازمان فدائیان (اقلیت)
۴ مارس ۲۰۰۶

برای هر انسان سالمی روشن است که سوء استفاده مالی از امکاناتی که باید در راه مبارزه برای اهداف طبقاتی کارگران صرف شود، اقدامی نه فقط زشت، بلکه ارتجاعی و نابخشودنی است و طبیعتاً باید تشکیلات خارج کشور سازمان ما را از این که چنین فردی را طرد و اخراج کرده است، تحسین نمود.

اما باند ولگرد اینترنتی که چنانچه گفتیم از فهم و شعور این مسئله نیز بی بهره است که در کجا باید دشمنی اش را با سازمان ما نشان دهد، به حمایت از فردی برخاست که امکانات مالی یک سازمان را صرف زندگی شخصی خود کرده بود و با این اقدام بازم ماهیت غیر سیاسی خود را بیشتر بر ملا کرد. این اقدام چیزی جز رسوائی عایدشان نکرد. پس از گذشت مدتی سعی کردند به اصطلاح جنبه سیاسی به مسئله بدهند و ادعا کردند که اخراج فرد نام برده یک تصفیه تشکیلاتی به خاطر اختلافات سیاسی بوده است. اما این ادعا نیز ماهیت آنها را بیشتر برملا کرد، چرا که هر کس می‌دانست کنفرانس سازمان ما همین چندماه پیش برگزار شده است. اسناد این اجلاس با درصد آراء موافق و مخالف نیز انتشار علنی یافته

است و به رغم حتماً اختلاف نظرهای جدی بر سر تغییر یک بند برنامه سازمان، نه کسی به خاطر نظرات مخالف مصوبات اخراج شد و نه اساساً چنین چیزی می‌تواند در سازمان ما وجود داشته باشد. سازمان فدائیان (اقلیت) یک سازمان کمونیست است و دقیقاً به خاطر همین کمونیست بودن است که تنها در یک مورد، یک عضو خود را اخراج خواهد کرد و آن هنگامی است که یک عضو، کمونیسم را رد کند. در چنین حالتی یا خود وی باید از تشکیلات برود و یا سازمان، وی را اخراج خواهد کرد. بنابراین سازمان فدائیان (اقلیت) بر سر مسائل نظری و سیاسی فوق العاده انعطاف دارد و کسی را اخراج نمی‌کند، اما وقتی که کار به نفی انقلاب اجتماعی، کمونیسم، ضوابط و معیارهای تشکیلات کمونیستی، رفتار و اخلاق کمونیستی بگردد، دیگر جای هیچگونه انعطافی نیست.

البته حق هرکسی است که اساساً مخالف کمونیسم باشد و از نظم سرمایه داری دفاع کند. منتها نه در یک تشکیلات کمونیست، بلکه در سازمان ما و احزاب بورژوائی. اما مسئله فرد اخراجی اصلاً در این چارچوب ها نمی‌گنجد. سوء استفاده مالی اصلاً ربطی به مسائل سیاسی ندارد. حتماً در جامعه بورژوائی، آنجائی که اندکی حساب و کتاب وجود داشته باشد، کسی را که مرتکب سوء استفاده مالی شده باشد، دستگیر و مجازات می‌کنند.

بنابراین آنهایی که تلاش می‌کردند به یک سوء استفاده مالی، جنبه سیاسی بدهند، خود را بیشتر رسوا کردند. وقتی که این ترفندشان هم نگرفت، در نقش یک رمال ظاهر شدند و ادعا کردند که ماجرای دکتر بودن یا نبودن، فرد اخراجی از طریق ای-میل هائی بر ملا شده است که می‌باید کار هواداران "اقلیت" در سوئد باشد. اینان باز هم به شیوه های کثیفی که با آن خو گرفته اند، عمل کردند. رماله مردم فریب، وسایل و ابزار رمالی اش را به کار انداخته و حدس می‌زند که هواداران "اقلیت" در سوئد هستند.

اما به رغم این که هیچ سازمان سیاسی مسئول اعمال و رفتار هر کسی نیست که خود را هوادار آن سازمان معرفی می‌کند، کسی که واقعاً هوادار سازمان ما است، این را از سازمان خود آموخته است که با پرنسپ عمل کند و هر حرفی را که دارد علناً ابراز نماید و نه از طریق ای-میل های بی نام و نشان و توسل به شیوه‌هایی که کار ولگردان اینترنتی است.

پس روشن است که چرا ولگرد اینترنتی واژه بی نام و نشان "هواداران" را مناسب پیشبرد کسب و کار خود یافته است. بر این اساس فردا هم می‌تواند رمال دیگری پیدا شود و ادعا کند که چون تعدادی از همین

افراد که اکنون به ولگرد اینترنتی تبدیل شده‌اند، سال‌ها پیش هوادار "اقلیت" بوده‌اند، پس می‌شود حدس زد که اینها هوادار سازمان فدائیان (اقلیت) هستند. اما سازمان فدائیان (اقلیت) نه چنین "هوادارانی" را به رسمیت می‌شناسد، نه اساساً ربطی به "اقلیت" دارند و نه سازمان ما مسئول هر عمل زشتی است که این ها در اینترنت انجام می‌دهند. مسئله دکتر بودن یا نبودن فرد اخراجی هم تتهامی تواند مایه دل مشغولی همین افراد باشد. این مسئله نه مورد علاقه "اقلیت" است و نه ربطی به سازمان ما دارد.

در سازمان فدائیان (اقلیت) نه کسی به عنوان دکتر و مهندس و القاب و عناوینی از این دست عضو می‌شود و نه از کسی مدرک مدارج تحصیلی خواسته می‌شود. این مسئله در تشکیلات "اقلیت" که اساساً خواهان حذف هرگونه القاب و عناوین در جامعه است، فاقد هرگونه ارزشی است. عضو سازمان فدائیان (اقلیت) فقط کمونیست است و شرط عضویت اش نیز پذیرش برنامه و اساسنامه کمونیستی سازمان ما. در سازمان ما، تنها یک چیز مرسوم است. همه یکدیگر را رفیق خطاب می‌کنند.

ولگردان اینترنتی بیهوده تلاش می‌کنند، از هر خس و خاشاک وسیله ای برای تبلیغ علیه سازمان فدائیان (اقلیت) بسازند. از این بابت نیز همانند گذشته، نتیجه ای عاید آنها و تحریک کنندگان شان نخواهد شد. کسی که از یک فرد سوء استفاده چی حمایت می‌کند، همکار اوست و خود را بیشتر افشاء می‌کند. فردی که امکانات مالی سازمان را صرف زندگی شخصی خودش کرده است، راهی جز این ندارد که مبلغ فوق الذکر را به صندوق مالی سازمان باز گرداند. این پولی نیست که کسی بتواند آن را بالا بکشد و یا با دیگران قسمت کند.

بنابراین با ذکر همین نمونه روشن است، اینان که کار شبانه روزی شان فحاشی و توهین به سازمان ما است که هستند و هدف آنها چیست. این ها نه آدم های سیاسی هستند و نه هدف سیاسی دارند که بتوان با آنها برخورد کرد و به آنها جواب داد. وظیفه ای از جانب کسان دیگری به آنها واگذار شده که انجام می‌دهند. لذا درخور آن نیستند که هر چه گفتند و هرکاری کردند، به آنها پاسخ داده شود.

س ۱ - چرا در سال گذشته همین موقع، سازمان یک شعار در رابطه با بیمه های اجتماعی در پائین صفحه کار آورد و این شعار، دیگر تکرار نشد؟

س ۲ - چرا شعار تشکیل حزب کمونیست در نشریه کار، پس از یک وقفه، در یکی

پاسخ به سئوالات

دوشماره اخیر، آورده شده است و علت مسکوت ماندن آن در طول این مدت چه بوده است؟

ج- در مورد سؤال نخست باید توضیح دهیم که برخی از شعارهایی که سازمان مطرح می کند ممکن است فقط در مواردی خاص که یک مسئله اجتماعی و سیاسی حاد می شود و احیانا مقالاتی در این مورد نوشته می شوند، مطرح گردند. این بدان معنا نیست که شعار مورد بحث که در واقع بیان و خلاصه ای از خط مشی، سیاست و مطالبه یا مطالبات برنامه ای سازمان است کلا از دستور کار خارج شده است. بلکه فقط به این معناست که در یک لحظه معین طرح آن چنان فوریتی پیدا می کند که لازم است در پانین صفحه نشریه کار نیز درج شود، اما در یک شرایط دیگر آن قدر مبرم نباشد. به ویژه این را باید در نظر بگیریم که نشریه کار اغلب در ۸ صفحه انتشار می یابد و این امکان نیست که همواره همه شعارهای سازمان درج شوند. به این نکته نیز باید اشاره کنیم که اغلب، کمبود جای مقالات باعث می شود که یک یا چند شعار حذف شوند. بنابراین شعار مورد نظر که احتمالا شعار تبلیغی "یا کار یا بیمه بیکاری" باید باشد، هم اکنون نیز شعار ما است و در آینده نیز، هر زمان که لازم باشد، در پانین صفحه نشریه کار نیز آورده خواهد شد.

اما در مورد سؤال دوم، پیرامون شعار تشکیل حزب کمونیست نیز باید بگوئیم که این یکی از شعارهای اساسی سازمان ما بوده و هست و بدین معناست که یکی از وظائف مهم ما تلاش برای تشکیل یک حزب کمونیست در ایران است. چرا که بدون وجود یک چنین حزبی اساسا پیروزی انقلاب اجتماعی کارگران ناممکن است. درک سازمان ما از حزب کمونیست و چگونگی تشکیل آن نیز روشن است. این حزب باید برخاسته از درون کارگران و واقعا متعلق به طبقه کارگر باشد. هم به لحاظ نظری و برنامه ای و هم ترکیب طبقاتی. معهذا این بدان معنا نیست که حتما همواره باید در پانین صفحات نشریه کار درج شود. اما این که گفته شده است، در درج این شعار وقفه ای صورت گرفته، درست است. اما هیچ علت خاصی ندارد. مسئله تشکیل یک حزب واقعا کمونیست، همواره مسئله سازمان ما بوده و خواهد بود و همواره برای تشکیل آن تلاش خواهیم کرد.

جمهوری اسلامی و سیاست تکراری نمایش اعترافات تلویزیونی آن

دستگیری تاروهای انفرادی، بی خبری و تحت فشار قرار گرفتن زندانی و نیز تا لحظه ی اعتراف و قرار گرفتن جلوی دوربین، فقط و فقط بر دوش جمهوری اسلامی می باشد و بس.

اگر چه امروز ماهیت این اعترافات و نمایش شوهای تلویزیونی آن برای اکثریت مردم ایران و حتا بخشی از طرفداران جمهوری اسلامی نیز روشن شده و به کار گیری این گونه شیوه ها دیگر کارکرد عملی خود را از دست داده است اما هنوز می تواند به صورت خوراک داخلی برای نشان دادن اقتدار رژیم مورد بهره برداری قرار گیرد. و از طرف دیگر این خطر نیز وجود دارد که قیاحت و زشتی اعترافات و قرار گرفتن جلوی دوربین با آگاهی از اینکه نمایش اینگونه اعترافات در نزد نیروهای سیاسی و توده ها دیگر جایگاهی ندارند در ذهن زندانی تحت فشار از بین رفته ولذا افراد دستگیر شده را از مقاومت و مصونیت طبیعی خود در مواجه با قیاحت عمل قرار گرفتن در مقابل دوربین تهی سازد و در نهایت بر اعتماد به نفس زندانی زیر باز جویی خدشه وارد گردد.

تجربه سالهای سپری شده نشان داده است که مبارزه با جمهوری اسلامی با نگاهی رفرمیستی، اصلاح طلبانه و یا ساز و کار "انقلاب مخملی" که محسن اژه ای وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی به کشف آن نایل گشته است جز توهم پراکنی و به هرز کشاندن پتانسیل انقلابی طبقات و اقشار مختلف مردم از روشن فکران گرفته تا کارگران و توده های زحمتکش جامعه ارمنان دیگری نخواهد داشت و تا کنون اثرات زیانبار نگاه رفرمیستی و باور به اصلاح رژیم، چه از درون حاکمیت و چه بیرون از آن در جهت به انحراف کشاندن توان و پتانسیل نیروهای اجتماعی جامعه به روشنی خود را در معرض قضاوت هر انسان آگاه و منصفی قرار داده است. برای سرنگونی جمهوری اسلامی و تحقق انقلاب اجتماعی اگر چه مردم ایران تاکنون شیوه های متفاوتی را تجربه کرده و خواهند کرد اما راه کار نهایی تنها با خیزش های گسترده توده ای و اعتصابات زنجیره ای و سراسری کارگران همراه با قیامی همگانی تحقق پذیر خواهد بود.

اسلامی می توان دریافت که تمامی سیاست های به کار گرفته شده ی تا کنونی رژیم همواره برای حذف و نابودی مخالفین با هر نوع گرایشی بوده است و این نشان می دهد که در مبارزه و بیکار با جمهوری اسلامی همواره باید بر این اصل تاکید داشت که عرصه ورود به دنیای سیاست و مبارزه در کشورهای همانند ایران به کلی متفاوت با کشورهای با حداقل وجود آزادی های دموکراتیک است. هرگونه توهم داشتن و جدی نگرفتن خطرات و فشارهای وارده، ورود به عرصه مبارزه در جوامعی مانند ایران را به فاجعه ای جبران ناپذیر برای افراد درگیر با حکومت اسلامی تبدیل خواهد کرد. ورود به عرصه سیاست و مبارزه در ایران با حاکمیت قرون وسطائی شاید بتوان گفت تنها عرصه ای از زندگی است که اساسا شوخی بردار نیست و هیچ شوخی و توهمی را بر نمی تابد. این را نه تنها تجربه دوران بیست و هشت ساله جمهوری اسلامی، بلکه تجربه دوران حکومت خاندان سلطنت پهلوی نیز به روشنی نشان داده است. اما پیش از وارد شدن و قرار گرفتن زندانی در واقعیت شرایط درد ناک زندان های رژیم، توهم داشتن به جمهوری اسلامی که رعایت حقوق استاد، وکیل، نویسنده، هنرمند، شاعر، روزنامه نگار، کارگر و در یک کلام حرمت انسان را لحاظ خواهد کرد، پیش درآمدی است که برای از پای انداختن فرد دستگیر شده از هر شکنجه ای موثرتر خواهد بود.

رامین جهانبگلو چه برای اعترافات تلویزیونی آورده شود و چه آورده نشود، چه مورد شکنجه های جسمانی نیروهای امنیتی رژیم قرار گرفته باشد و چه فقط فشارهای روانی با هدف پرونده سازی علیه او اعمال شده باشد در اصل مسئله هیچ تغییری نخواهد کرد. نفس در زندان بودن یعنی فشار. نفس انفرادی یعنی شکنجه. نفس بی خبری از محیط پیرامونی همراه با تهدیدهای مداوم بسته شدن به تخت شکنجه می تواند بسیاری از انسان ها را از پای در آورد. اعتراف گیری به سبک جمهوری اسلامی و کشاندن افراد دستگیر شده به "نمایش تلویزیونی" یعنی شکستن انسان و لذا مسئولیت تمامی این پروسه از لحظه ی

نشریه کار
 ارگان سازمان فدائیان (اقلیت) را بخوانید



برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان را به یکی از آدرس های زیر پست کنند.

آلمان
K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

I. W. A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره های فکس ۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶
سازمان فداییان ۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
(اقلیت) ۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیام گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 484 augut 2006

پاسخ به سئوالات

س- چرا سازمان فدائیان (اقلیت) با عناصری که از طریق اینترنت علیه سازمان تبلیغ می کنند و کارشان توهین و فحاشی است، برخورد نمی کند و به آنها پاسخی که درخورشان باشد نمی دهد؟ اصلا اینها که هستند و هدف آنها چیست؟

ج- سازمان ما تنها با آن نوشته ها و یا گفته هایی برخورد خواهد داشت و به نویسندگان و گویندگان آنها پاسخ خواهد داد که ربطی به مبارزه طبقاتی و مسائل سیاسی و تئوریک جنبش ما داشته باشند و نه هرآنچه که یک فرد یا جریان ولو سیاسی می گوید. بسیاری از مسائلی که اکنون از سوی برخی عناصر خارج کشور در اینترنت مطرح می شوند و تعدادشان هم کم نیست، نه ارتباطی با مسائل سیاسی و تئوریک دارند، نه مبارزه طبقاتی و در این رابطه مسائل و معضلات جنبش کارگری و کمونیستی و نه حتی صرفا مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی.

بنابراین واقعا کسی باید بیکار باشد که بخواهد به چنین مسائلی پاسخ دهد. درشان یک سازمان سیاسی هم نیست که با عناصر لومپنی درگیر شود که کار شبانه روزی شان ولگردی در اینترنت و فحاشی و توهین است. برای توضیح این مسئله باید بگوئیم که پدیده اینترنت با تمام محسنات و مزایایی که داشته و دارد، متأسفانه در ارتباط با ایرانیان خارج از کشور، یک پدیده زشت و ناهنجار را نیز به همراه آورده است و آن پدیده ولگردان اینترنتی است. ولگرد به همان معنایی که از لومپن پرولتاریا استنباط می شود.

اینان تعدادی از افراد بریده از مبارزه و ورشکستگان سیاسی هستند که اینترنت برای آنها جز این معنای دیگری ندارد که گوشه ای از آن را برای خود قرق کنند، عربده بکشند و به این و آن، از جمله سازمان ما فحاشی کنند.

اگر به تمام اعمال و رفتار آن ها نظر افکنیم، می بینیم که آنها تنها، پدیده مدرن شده عناصر قفاله و پس مانده و منحطی امثال شعبان بی مخ ها، زهرا خانم ها و حزب الهی ها هستند که پشت کامپیوتر می نشینند، اما همان خصائل لومپن های از مد افتاده را دارا هستند و کارها و اهداف همان ها را درحمله به سازمان های سیاسی دنبال می کنند. منتها این ها اولاً - از آنجائی که به حسب اتفاق

سال ها پیش گذرشان به یکی از سازمانهای سیاسی افتاده و یا حتی به زندان افتاده اند، از این امتیاز نسبت به پیش کسوتان خود برخوردارند که برای رد گم کردن، چند کلمه سیاسی هم بلغور کنند. ثانیاً- اینترنت این امتیاز رابه آنها داده است که پنهان سازند، حق و حساب خود را در ازای حمله به سازمان فدائیان (اقلیت) از کجا و چه کسی می گیرند.

اما هر انسان اندک آگاهی می فهمد که اینان نه عدد و رقمی هستند که بخواهند با سازمان فدائیان (اقلیت) درگیر شوند و نه ادعای سیاسی دارند. از این رودرک این مسئله دشوار نیست که کسان دیگری پشت سر آنها هستند و تحریکشان می کنند. همان کسانی که دشمنان طبقاتی سازمان ما هستند. مشکل آنجاست که آنها به رغم تلاش های ارتجاعی شان علیه "اقلیت" در طول چند دهه گذشته، نتوانسته اند به اهداف خود دست یابند. همین که آنها ناگزیرند بر حجم تبلیغات خود علیه "اقلیت" بیافزایند، همین که آنها ناگزیرند برای هزارمین بار پادوانشان راعلیه سازمان فدائیان (اقلیت) بسیج کنند، نشانه قدرت سازمان ما و شکست آنهاست. از ولگردان اینترنتی شان هم کاری ساخته نیست چون اینان به عنوان عناصر بی طبقه، در هر حرف و عمل خود، ماهیت قضیه را بیشتر برملا می کنند و آشکار می سازند که اولاً- عناصری غیر سیاسی اند و ثانیاً- مجری پیشبرد اوامر دیگران هستند. به یک نمونه آن اشاره می کنیم.

چند ماه پیش، تشکیلات خارج از کشور سازمان ما یک عضو خود را در سوئد به نام علی فرمانده اخراج نمود. علت اخراج وی نیز صریح و روشن بود. سوء استفاده مالی. مطابق گزارش کمیته مالی سازمان، وی مبلغ ۳۰ هزار کرون سوئد را که از صندوق مالی سازمان قرض گرفته بود، به اضافه بخشی از حق عضویت های واحد سوئد و نیز مبلغی را که قرار بود ماهانه به صندوق مالی سازمان کمک کند، جمعا ۷۲۷۱۰ کرون را صرف زندگی شخصی خود کرده بود. نام برده اخراج و از وی خواسته شد که سریعاً این مبلغ را به صندوق مالی سازمان بازگرداند. این حکم اخراج را عیناً در اینجا می آوریم:

در صفحه ۱۰

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی